

مکتب خانهٔ خیلی قدیمی

نوشته : چنکیز جابری زنوز

هدیه ناچیز من به خانم : د ـ حسینی بهشتی

آدمهای این نمایش نیمه‌کاریکاتور هستند

مکتب خانه خیلی قدیمی

نمایش در یك پرده

نوشته

چنگیز جابری زنوز

۲۵۳۷



□ مکتب خانه خیلی قدیمی
□چنگیز جابری زنوز
□ انتشارات سحر، شاهرضا، مقابل دانشگاه تهران‌شماره ۱۳۳۶
□ چاپ اول ۲۵۳۷
□ چاپ مسعود سعد
□ شماره ثبت کتابخانه ملی ۸۲۶ تاریخ ۳۷/۳/۳۰

آدمهای نمایش

۱ - آقا میرزا : شصت‌ساله با لباسی‌آراسته وپاپیون زده

۲ - فراش قدیمی : شصت ساله وقوی هیکل

۳ - فراش جدید : بیست وپنج‌ساله وخیلی قوی‌هیکل

۴ - مبصر : پانزده‌ساله وقدری درشت‌تر ازبچه‌های دیگر

۵ - شاگرد اول : چهارده ساله بالباسی تمیز وپاپیون زده

۶ - شاگرد دوم : چهارده ساله با لباسی تمیز وپاپیون زده

۷ - پسر پینه دوز: چهارده ساله بالباسی وصله‌دار وچرك وکت بزرگ وکهنه مردانه‌ای بتن دارد

۸ - پسر رختشوی : چهارده ساله با لباسی وصله‌دار وچرك

۹ - بقیه بچه‌های مکتب‌خانه بیست نفر

صحنه

سمت چپ سن چهار ردیف میزو نیمکت چوبی چیده شده و ظاهراً قسمتی از یك کلاس است . تخته‌سیاه پایه‌داری هم جلو میز و نیمکت‌ها به چشم میخورد . پشت تخته‌سیاه دیوار فرضی است که اطاق فراش را از کلاس جدا میکند. اطاق فراش با یك در فرضی به کلاس راه دارد. و در کوچك سیاه رنگی ازروبرو به اطاق فراشها بازمیشود که بالای این در نوشته‌اند: سیاه چال و روی‌دیوار اطراف‌درسیاه‌چال دوچوب فلك و چند شلاق وترکه انار وآلبالو آویزان‌است. و یك تکه‌آهن پارهٔ زنگ زده گردن بندوار به طناب کلفتی بسته و به میخ بزرگی آویزان شده. روی‌این آهن پاره با خط درشت نوشته‌انـد : طوق لعنت. زنگوله‌ای هم به پائین طوق لعنت بسته شده. قسمت جلو تخته سیاه کلاس مکتب‌خانه است . روی دیوار

روبرو تابلوی بزرگی نصب شده و روی آن با خط خیلی درشت نوشته‌اند : **مکتب‌خانهٔ علم و شرافت** و اطراف این تابلو اعلان‌های کوچکی نصب شده که روی‌آنها این جملات‌دیده میشود: (درستکاری)، (وجدان) ، (نیکوکاری) ، (انسانیت) ، (آدمیت) ، (پرهیزگاری)، (صداقت و عدالت)، (دانش و علم) ، (خدمت به همنوع خیلی خوب است) و..... (علم از ثروت خیلی بهتر است)

* * *

(توی اطاق فراش آقامیرزا روی صندلی نشسته و فراش قدیمی با دستمال مشغول برق انداختن کفش آقامیرزا است)

آقامیرزا الانم وخدی بچه‌ها منو که میبینن زبونشون از ترس به تته پته میافته . اما اونوخدایه چیز دیگه‌ای بود اصلاً بچه‌های اون دوره و زمونه الحق و والانصاف که حلال‌زاده بودن، اصل و نسب و عزت و احترام سرشون میشد. خدا بیامرزپدر بزرگم و خدی پاتوی مکتب خونه میگذاشت سه چهار تا از بچه‌ها شلوار شونو خراب میکردن.

فراش پیر الانش هم همون طوره جناب میرزا و خدی بچه‌ها چشمشون به جنابعالی میافته مثل لرزونك شل وول

میشن نه‌که شما یه کمی دل نازك تشریف دارین؟ اینه که بچه‌ها بعضی‌کتك نمیخورن روشون کم‌کم زیاد میشه.

آقامیرزا فقط باکتك زدن‌که نمیشه. اصل‌کاراینه‌که بچه ازمن بترسد. اگه زیادکتك بزنی تـرس بچه میریزه واون دیگه از شمرهم نمیترسه . باید یه کاری‌کنی که بچه ازکتك خوردن‌هم بترسه هم‌خجالت بکشه. یه‌جوری باید به بچه چشم غره‌بری‌که زهله‌ترك بشه دیگه‌کتك زدن لازم نباشه .

فراش قدیمی آخه جناب میرزا منکه از پشت‌کوه نیومدم یـه عمره کارم اینه راست قضیه‌رو بخوای بچه‌های این دوره و زمونه عوض شدن مثل اینکه دورهٔ آخر زمـونه روز قیامت داره نزدیك میشه. ایـن بچه‌ها دیگـه مثل اون قدیما ازآدم حساب نمیبرن.

آقامیرزا نه جانم خیال می‌کنی، حالا تماشاکن ببین چطـوری همین بچه‌ها رو آدم میکنم، درست مثل اونو خدا.

فراش قدیمی مگه چیکار میخوای بکنی جناب میرزا؟

آقامیرزا یه فراش تازه و گردن کلفت پیدا کـردم، همونه که دنبالش میگشتم ، یه غـول بی‌شاخ و دم خـودش‌ام هروازبر نمی‌فهمه هاهاها ..... خودت باید کارهای مکتب خونه‌رو یادش بدی.

فراش قدیمی — والله جناب میرزا منکه خدمت شما عرض کردم دیگه پیر شدم نمیتونم به‌کارها برسم بایدم یه فراش‌جوون و قل‌چماق بیارین که از پس این حرومزاده‌ها بربیاد. حالا کی میاد؟

آقامیرزا — (لحن خود را عوض میکند و کتابی و آمرانه حرف میزند) خلاصه تو مسئولیت داری که کارها را بـه او یاد بدهی که سالهای سال بعد ازتو فراش خوبی بشود و برای من‌کار بکند. باید کاری کنی که بچه‌ها از او خیلی حساب ببرند من‌هم چیزهائی به او یاد میدهم. چند تا چوب فلك و یك طـوق لعنت و یك تابلوی تازه هم برای مکتب سفارش دادم از بازار بگیره‌الان باید بیاد. (فراش جدید که تقریباً دو مترقـد دارد و چهارشانه است وارد اطاق میشود وبه آقامیرزا تعظیم میکند)

فراش قدیمی — (فراش جدید را وانداز میکند) به به خـوشم اومد جناب میرزا فراش دیگه‌از این بهترنمیشه شرط میبندم بچه‌ها از سایه‌اش هم بترسن . آخه ما دیگـه بعد از اینهمه سال آدمارو خوب میشناسیم . تااومد توتعظیم کرد فهمیدم آدم حلال‌زاده و پدر ومادر داریه.

آقامیرزا — (به فراش جدید) پس چرا وسائل را نیاوردی ؟ هان حتماً حاضر نبودن یك ساعت دیگر باید بروی بله؟

فراش جدید (تعظیم میکند) بله قربان

آقامیرزا طوق لعنت هم هنوز حاضر نشده بود؟

فراش جدید (تعظیم میکند) خیر قربان

آقامیرزا (فراش قدیمی) بسیار خوب همین حالا اصل کار را به او یاد بده‌دلم میخواهد من هم باشم و ببینم‌خوب یاد میگیرد یا نه و گرنه بیرونش میکنم و کس‌دیگری را میاورم. (فراش جدید تعظیم میکند)

فراش قدیمی تعظیم‌کردنو که خیلی خوب یاد گرفته جناب میرزا

آقامیرزا اگه تعظیم‌کردن بلد نبود مگر من میگذاشتم از این دربیاد تو؟ (فراش جدید تعظیم میکند) آره‌که بلده.

فراش قدیمی حالا میفرمائید فلك کردن یادش بدم؟

آقامیرزا بله یا فلك کردن و یا اینکه طرز انداختن طوق لعنت را به او یاد بده . البته سرفرصت باید کمی حرف زدن هم به او یاد بدهی ، فقط تعظیم کردن که کافی نیست باید حرف زدن با من را درحضور بچه‌ها بلد باشد .

فراش قدیمی چشم جناب میرزا خوب سیاحت بفرمائید چطور سردو دقیقه فلك‌کردن روفوت‌آب میشه (چوب فلك را از میخ برمیدارد) بیا جلو داداش اینو که میبینی چوب فلکه باهاش این‌کره خرارو آدم میکنن . اول بگوببینم دعوا معواو اینجور کارا کردی یانه؟ (فراش

جدیدمات و مبهوت میماند)

آقامیرزا از این بابت نگران نباش پرونده‌اش را دارم من که بدون جهت او را انتخاب نکرده‌ام لابد....

فراش قدیمی آهان حالا خوب شد، ببین پسرجون وقتی آقامیرزا دستور میدن که یکی از این بچه‌هارو فلك کنی اول یك مرتبه زل میزنی توی چشم بچه از اون زل‌زدنها که بچه‌خودشو خراب کنه. بعداً اگه بچه حلال‌زاده باشه فوراً میگه غلط کردم. وقتی بچه گفت غلط کردم تو نگاه میکنی به صورت جناب میرزا اگه جناب میرزا خندیدن تومیگی جناب‌میرزانورابن نورالانور منورالمنیر مشعشع اصل، خواهشمندم این پسرك خطاکار و پشیمان را ببخشید و جناب میرزا از روی لطف بچه را میبخشد و کار تمام است. اما اگر غلط کردم نگفت و یا جناب میرزا خنده نفرمود فوری دو پای‌بچه‌رو میگیری و از زمین بلندش‌میکنی‌میکوبیش کف‌اطاق اگه گریه‌اش دراومد که ولش میکنی تاپای جناب میرزارو ببوسه اما اگه گریه‌اش در نیومد پاهاشو میکنی توی چوب فلك و یك چشم‌غره بهش میری و چوب‌رو پیچ‌میدی تا کیپ بچسبه به پاش و دادش دربیاد. اگه صدای غلط کردمنش بآسمون‌رفت و همهٔ بچه‌ها شنفتن که با دستور آقامیرزا ولش‌میکنی

اما اگه صداش درنیومد وجلب بازی درآورد شلاقو میگیری تواین دستت و دوسه تا ترکهٔ انار و آلبالوام توی اون یکی دستت که یعنی میخوای همشوبه پای بچه ریزریز کنی. اگه بچه بترسه که حتماً هم میترسه کارتمومه دادش درمیاد و پای جناب میرزا رومیبوسه اما اگه خیلی حرامزاده بود و نترسید اول دوتاشلاق بفهمی نفهمی میزنی کف پاش اگه بازم صدای‌ناله‌اش درنیومد . (دندان قروچه میکند) دیگه‌امونش نمیدی چشماتومیبندی وباهمهٔزورت شلاقوتند وتیزوپشت‌سر هم‌تااونجائی که قوت‌داری میکوبی کف‌پاش. این‌دفعه دیگه اگه غلط‌کردم هم گفت ولش نمیکنی تا وقتیکه جناب میرزا بگه بسه جناب‌میرزام وقتی میگه بسه که بچه بگه‌گه خوردم وقتی بچه گفت‌گه خوردم اونوخ خودت به جناب میرزاتعظیم میکنی ومیگی: «جناب میرزا نورابن نورالانور منورالمنیرمشعشع اصل‌اگر لطف بفرمائید وبه بزرگواری خودتان‌این بچهٔ نادان را ببخشید»آقا میرزا بچه‌رو میبخشه و همه چی بـه خوبی و خوشی تمام میشه.

آقامیرزا (به فراش جدید) خوب یادگرفتی یا نه؟ (فراش‌جدید تعظیم میکند)

(آقامیرزا به‌فراش جدید) بچه را چطور میترسانی ؟

(فراش جدید تعظیم میکند و قیافهٔ وحشتناکی بخود میگیرد)

فراش قدیمی آفرین، مرحبا مرحبا دیگه ازاین بهتر نمیشه راستش جناب میرزا یه نگاهی کرد که منم یه خورده ترسیدم.

آقامیرزا باید هم اینطور باشد من میخواهم مکتب درست مثل زمان قدیم بشود. وقتی بچه‌ها مرا میبینند باید اقلاً سه چهار نفرشان غش کنند یا اینکه مثلاً مثلاً خودشان را خراب کنند. اگر اینطور نباشد تربیت نمیشوند. پدر و مادرهاشان این بچه‌هارا دست ما سپرده‌اند که اخلاق و آداب و تربیت به آنها بیاموزیم تا در بزرگی بچه‌هائی مؤمن و حرف‌شنو باشند.

فراش قدیمی مرحبا مرحبا جناب میرزا حتماً هم همینطور خواهد شد، یك فراش از این جوان بسازم که کیف کنید.

آقامیرزا خلاصه خودت میدانی که من وقتی تصمیم بگیرم عمل میکنم. گفتم میخواهم مکتب را مثل قدیم مرتب و و منظم کنم همین کار را هم خواهم کرد. اگر تو فراش خوبی از او بسازی انعام خوبی هم پیش من داری.

فراش قدیمی (به فراش جدید) از من بتو نصیحت اگه میخوای تو اینکار بمونی و مثل من برای خودت آدم بشی و عزت و احترامی داشته باشی (با انگشت به سینهٔ خود میزند) دلت بحال کسی نسوزه. راستش منم که اون

اول کار مثل تو جوان بودم بچه‌هارو که فلك میکردم دلم بحالشون میسوخت. اما خدا بیامرز فراش پیری داشتیم که بچه‌ها اسمشو گذاشته بودن ابن ملجم همه چی‌رو اون بهم یاد داد . نور به قبرش بباره حالامنم بتو یاد میدم . خلاصه هروقت بیکار بودم یه نیمکت دراز میکردم وسط اطاق شلاقو ور میداشتم و پشت سرهم میکوبیدم رونیمکت اونوخ تـو دلم میگفتم دارم میکوبم کف پای یکی از ایـن حروم لقمه‌ها . دیگه‌دلم‌نمیسوخت.هروقت‌هم جناب‌میرزا سر کلاس از من میخواست که یکی از بچه‌هارو فلك کنم‌چشما مومیبستم‌وخیال میکردم‌دارم‌به‌نیمکت‌میزنم انقد میزدم که کف پای یارو خونی میشد اما (هاهاهاها...) اما دیگه حالا چشمامو نمیبندم قشنگ شلاقـو میکوبم وسط پـای پسره وقتی جیغ میکشه‌کیف میکنم انقد میزنم انقد میزنم تا طرف داد بزند و بگه غلط کردم (هاهاها...).

آقامیرزا بارك‌الله بارك‌الله همهٔ کارهارو اینطوری به اویادبده . مخصوصاً شلاق زدن روی نیمکت با چشم بسته‌خیلی خوبست‌البته‌بعد دوسه هفته‌کار، دیگه لازم‌نیست‌چشم بسته این کاررو انجام بدهد میتواند با چشم باز روی نیمکت شلاق بزند و خیال کند کـه به پای پسرك

خطاکاری شلاق میزند و همچنین وقتی بچه‌ای را فلك میکند میتواند پای بچه را بجای کندهٔ هیزم و یا همان نیمکت بحساب بیاورد . و اینطـور خیلی هـم خوبست کم کم از کارش لذت هم میبرد.

فراش قدیمی چشم جناب میرزا یه فراشی بسازم که توهیچ مکتب خونه‌ای لنگه نداشته باشه .

آقا میرزا بگوش باشید هروقت احضارتان کردم بیائید . ضمناً امروز باید تابلوی تازه را هم بیاویزیم.

(آقا میرزا کاغذهای لوله شده‌ای را در دست میگیرد و بطرف مکتب براه میافتد و فراش قدیمی زنگ را به صدا در میآورد)

* * *

(قسمت دوم صحنه روشن میشود کلاس آماده است شاگردان همه‌دستهارا روی زانو گذاشته ومثل‌مجسمه نشسته‌اند ناگهان مبصر با صدای بلند آمدن آقا میرزا را خبر میدهد).

مبصر (با صدائی که نعره مانند است) توجه کنید توجه‌کنید آماده‌باشید جناب‌میرزا نورابن‌نور الانور منورالمنیر مشعشع اصل استاد بـزرگوار مـا دانشمندتـرین دانشمندان‌وفیلسوف‌ترین‌فیلسوفان وبرترین‌استادزمانه تشریف‌آوردند کلاآآآس برپا آآآآ... (شاگردان

همگی دریك لحظه بلند میشوند و خبردار میایستند)
(آقامیرزا سرش را بطـور خنده‌آوری شق و راست گرفته است ، وارد کلاس میشود و سرش را بآرامی باینسو و آنسو میگرداند و به شاگردان کـه خبردار ایستاده‌اند نگـاه میکند و یك دقیقه بهمین ترتیب میگذرد).

آقا میرزا (به آرامی و آمرانه) برجا اجازه دارید بنشینید.

مبصر (با صدائی کـه نعره مانند است) برجا آآآ ...
(شاگردان همگی در یك لحظه مینشینند).

آقا میرزا (درحالیکه سرش را همانطور شق و راست گرفته به یکی ازبچه‌ها اشاره میکند)آهای پسر،تو، تورومیگم الاغ بیا جلوببینم .

پسرك (از ترس میلرزد و زبانش به لکنت افتاده) آقامه‌مه‌مه ما چی‌چی‌چی چیکار كك کردیم؟

آقا میرزا یعنی خودت نمیدانی چه غلطی مـرتکب شده‌ای ؟ احمق چرا سرت را تکان دادی و از آن بـدتر چرا بی‌اجازه سرفه‌کردی؟ جواب بده احمق تو بی‌اصل و نسب بی‌اجازه آنهم جلوی مـن سرفه میکنی ؟ بی انضباط نشانت میدهم.

پسرك (جلو تخته سیاه ایستاده و بدنش میلرزد) غلط کردیم جناب میرزا جه جه جه جناب جه جه جناب...

آقا میرزا (به شاگردان که همگی صاف نشسته و دستهایشان را روی زانو گذاشته‌اند) همه‌تان میدانید که‌من به‌انضباط و اخلاق و انسانیت چقدر اهمیت میدهم بنابراین اشخاص بی‌انضباط و بی‌تربیت باید مجازات‌بشوند. من در این موارد هرگز گذشت نمیکنم . آهای حسینقلی بیا.

فراش قدیمی بله جناب میرزا دستور بفرمائید (چوب فلك و شلاق در دست فراش است)

آقا میرزا فلکش کن. (پسرك میخواهد چیزی بگوید امازبانش میگیرد و روی پای آقامیرزا میافتد و پای‌آقامیرزا را میبوسد).

(آقا میرزا، راضی و لبخند زنان) قول میدهی که از بخشش و گذشت من سوء استفاده نکنی ؟ (پسرك پای‌او رامیبوسد).

بسیار خوب ترا بخشیدم پس دوباره عرض ادب کن من این حق را میدهم که پایم را ببوسی می‌بینی؟ من بتو حق میدهم آنوقت توبی اصل ونسب از این‌حق سوء استفاده میکنی.

(پسرك دوباره خم میشود و هر دو پای آقامیرزا را میبوسد)

نه نه نشد نشد احمق این پایم را خوب نبوسیدی .

(پسرك دوباره زانو میزند و پای او را میبوسد)
بلندشو بلند شو همه میدانند که من فردآزاده‌ای هستم و ازچاپلوسی بدم میاید مگر نمیدانی احمق؟ (پسرك بلند میشود.
چرا اینطور نا مرتب بلند شدی ؟ زانوبـزن (پسرك زانو میزند)
برپا (پسرك از جا میپرد و خبردار میایستد)
خم شو (پسرك بحالت تعظیم خم میشود وآقـا میرزا لبخند میزند و نگاهی به دیگر بچه‌ها که دست بزانو نشسته‌اند میکند .
برپا (پسر خبردار میایستد)
خوبست خوبست باآنکه پسرك‌بی‌اصل ونسبی هستی ولی‌ثابت شدکه استعداد داری‌ومیتوانی درآیندانسان شرافتمند و مفیدی باشی برای همین از گناه بزرگت گذشتم و ترا بخشیدم ولی فراموش نکن‌که این بی انضباطی نباید تکرار شود . حالا از فرط خوشحالی وخوشبختی‌کف بزن واز ته دل خوشحال باش و برو سرجایت بنشین. (پسرك مدتی مردد میماند و بااکراه چند بار بهوا میپرد و تظاهر میکندکه خوشحال است و شادی میکند)
کافیست (پسرك خبردار میایستد) برو بنشین (پسرك از

صحنه خارج میشود)

(آقامیرزا به‌فراش‌قدیمی که‌چوب‌فلك‌وشلاق‌در دست ایستاده است) با این حساب به چوب و فلك احتیاجی نیست . این بچه‌ها آنقدر مرا دوست دارند که دیگر لازم نیست کتك بخورند بلکه دستورات مرا از جان و دل میپذیرند .

فراش قدیمی بله جناب میرزا همه‌جناب عالی را دوست دارندچون دریای علم تشریف دارید. ولی بشرط آنکه از گذشت و انسانیت بی‌اندازهٔ جنابعالی سوء استفاده نکنند و همیشه با ادب و حرف شنو باشند. (تعظیم میکند و میرود)

آقا میرزا ای پسرخطاکارترا بخشیدم خوشحال باش و از دریای بیکران‌علم ودانش (به سینهٔ خود میزند) استفاده کن. (جلو کلاس ردیف‌اول دوشاگرد شیك پوش وپاپیون زده نشسته‌اند، این دونفر بلند میشوند وشروع میکنند به‌کف زدن و بقیه بچه‌ها هم به پیروی از آنها بلند میشوند و خبردار میایستند و کف میزنند)

(آقامیرزامدتی سرش‌را شق و راست‌میگیرد و به‌کف زدن‌شاگردان نگاه میکند و آرام سرتکان میدهد) برجا

مبصر برجا آآآ... (شاگران همگی در یك لحظه مینشینند ودستها را روی زانو میگذارند و بی‌حرکت میمانند)

آقا میرزا چرا اینطور ؟ چرا باهم قطع نکردید او باشهای بی‌انضباط اینست نتایج زحمات پرارزش من؟

برپا (شاگردان فوراً از جا پریده و خبردار میایستند) (آقامیرزابه‌دونفر پاپیوندار ومبصر کلاس» شمابنشینید عزیزان من این بی‌انضباطها را بایدآدم کنم .

«شاگرد اول وشاگـرد دوم و مبصر گوشهٔ دیوار خبر دار میایستند)

برجا (شاگران با هم مینشینند و دستها را روی زانـو میگذارند)

حسینقلی (فراش چوب وفلك در دست میاید وصاف میایستد وباغضب به بچه‌ها نگاه میکند)

برپا (شاگردان دوباره بلند میشوند وخبردار میایستند) کف بزنید . (بچه‌ها با قیافه‌های ترسو شروع میکنند به‌کف زدن)

ساکت (ساکت میشوند وهمه باهم خبردار میایستند) خوشحال باشید چرا اخم کرده‌اید مگر از من طلبکار هستید ؟ فراش شلاق را بصدا درمیاورد و شاگـردان تظاهر به‌خوشحالی میکنند ومخصوصاً دونفرپاپیوندار و مبصر با صدای بلند میخندند و بهوا میپرند).

خجالت نمیکشید اخم کنید زود زود بی‌انضباطهـا . (فراش شلاق را بصدا درمیآورد و همه اخم میکنند)

دستها را بالا ببرید و زبانها را بیرون بیاورید. (همه شاگردان‌دستها را بالابرده‌وزبانشان را بیرون‌میاورند) تکان نخور الاغ بی‌تربیت . دستها را پائین بیاورید و دهانها را ببندید. (همه دستها را پائین آورده وخبردار میایستند)

بدنیست، بدنیست،سعی کنیدهمیشه همینطورباشیدشما بچه‌های خوب و بااصل و نسبی هستید جای بچه‌های بد وبی‌اصل و نسب دراین مکتب خانه نیست . برجا

مبصر برجاآآآ.... (بچه‌ها مینشینند و دستها را روی زانو میگذارند و بی‌حرکت میمانند)

«در همین حین یکی از بچه‌ها عطسه میکند و از ترس فوراً میگوید : «ببخشید غلط کردم غلط کردم»

آقا میرزا کـره خر بیا بیرون(بانعره) بی‌شرف، بی‌انضباط بیا بیرون. نظم کلاس رابهم میزنی ؟

شاگرد آ آ آقا غ غ غ غلط کککککردیم آآآ پی چه‌آآ پی چه کردیم غلط کردیم .

آقا میرزا (بافریاد) احمق باید شما رو آدم کنم اوباش‌بی‌انضباط این چه غلطی بود کردی ؟ میخواهی بچه‌های خوب مرا از راه راست منحرف کنی ؟ هان ؟ بی‌انضباط بی اصل و نسب ؟

آهای حسینقلی کجائی ؟

فراش قدیمی بله جناب میرزا نمك پرورده درخدمت حاضرم .

آقا میرزا چوب وفلك وطوق لعنت را زود بیاور این دفعه دیگر گذشت نخواهم کرد . (فراش بدو میرود)

شاگرد «با حالتی ترسو و درمانده » آآآ ققا به‌به‌به بخشید غغغ غلط ...

(آقامیرزا چپ‌چپ نگاه میکند وخرناسهٔ دیوماننده میکشد وپکی به پیپ خود میزند)

آقا میرزا کار بجائی رسیده‌که جلوی من وبـدون‌کسب اجازه عطسه میکنی ؟ بی‌تربیت بی‌انضباط . هنوز ایستاده‌ای احمق ؟ (پسرك زانو میزند وپای‌آقا میرزا را میبوسد آقامیرزا ، بافریاد) برو وسط کلاس بایست . (پسرك مردد و تـرسو بـوسط کلاس رفته میایستد فـراش قدیمـی شلاق و چـوب فلك در دست و فـراش جدیـد طوق لعنت در دست میایند جـلو کلاس اخم کرده وباغضب ونفرت به بچه‌ها نگاه میکنند و بچه‌ها صاف و بی‌حرکت نشسته‌انـد و همه دستها را روی زانو گذاشته‌اند وهیچ حرکتی دیده نمیشود) .

برپا (همه شاگردان بلند میشوند و خبردار میایستند).

این پسرك ناخلف به استاد بزرگوار شما «باانگشت‌به سینهٔ خود میزند »بی‌احترامی کرده وشمابابد ازدست او عصبانی باشید . چون او بـدون‌کسب اجـازت و

رخصت دهان کثیفش را بازکرده وعطسه‌کرده . من به شما اجازه میدهم که او را هوکنید البته با صدای بسیار بلند شرووو ع کـن . (بچه‌هـا انگشت بطرف پسرك گرفته و او را هومیکنند و هر دوفراش با غضب به او نگاه‌میکنند . فراش قدیمی مرتب شلاق بزرگی را تاب میدهد وبه‌صدا درمیآورد . پسرك در محاصرهٔ فراشها وبچه هاکـه هو میکنند قـرار دارد . ناگهان فراش قدیمی باشلاق و فـراش جدید با طوق لعنت بطرف او هجوم میآورند وپسرك بناچاربه به‌آقا میرزا پناه میبرد وبپای او میافتد و پای‌آقامیرزا را بغل‌کرده میبوسد و گریه میکند)

کافیست . (بچه‌هاوفراشها خبردار میایستند) من به‌شما اجازه نمیدهم این فرزندم را اذیت کنید او از دست شماها بمن پناه آورده . ومـن اورا در حمایت خود میگیرم کسی حق ندارد اوراهو کند اوپسربسیارعاقلی است مـگر نمیبینید ؟ (پسرك راکه پای اورا میبوسد نشان میدهد)

اورا بخشیدم دیگر احتیاجی بـه‌چوب وفلك نیست .

فراش قدیمی (باقیافه‌ای خشن و با دندان قروچه) اما جناب میرزا اینها لایق بخشش و بزرگواری جنابعالی نیستند باید

کف پایش را سیاه کنیم تادیگر جرأت چنین جسارتی را بخود ندهد. (چشم غره‌ای به پسرك میرود و اواز وحشت دوباره بپای آقامیرزا میافتد)

آقا میرزا « بەفراش قدیمی» تو که میدانی من چقدر این بچه‌ها را دوست‌دارم . آنها همگی بچه‌های خوب و بااخلاق و با اصل و نسب هستند . آنها خوب میدانند که باید من راکه دریای علم‌ودانش هستم‌دوست بدارند. پس دیگر به چوب وفلك احتیاجی نیست . (فراشها تعظیم میکنند وبه پشت تخته سیاه میروند. وفراش جدید بـا شلاق مرتب روی نیمکت میکوبـد و چشمهایش را میبندد)

برپا (بچه‌هـا بلند شده و خبردار میایستند) همه باهم همفکری کرده و به سئوالات علمی من پاسخ دهید . چه کسی اورانجات بخشید ؟

بچه‌ها (دونفر پاپیون‌دار و مبصر بیشتر فریاد میکنند) جناب عالی ای استاد بزرگوار بی‌نظیر .

آقا میرزا اگر نجاتش نمیدادم و به دادش نمیرسیدم چه بلائی برسرش میامد ؟

بچه‌ها ازشرمندگی وبدبختی میمرد و نابود میشد ای استاد بزرگوار بی‌نظیر .

آقامیرزا میبینیداین جوابهارا بمیل خود میدهید ومن‌فقط‌سئوال

PersianPDF.com

میکنم . بنا براین او باید چه‌کسی را دوست بدارد؟

بچه‌ها جنابعالی را ای استاد بزرگوار بی‌نظیر.

آقامیرزا چه کسی با گذشت ومهربان و با وجدان و نیکوکار است ؟

بچه‌ها جنابعالی ای استاد بزرگوار بی‌نظیر ، جنابعالی ای استاد بزرگوار بی‌نظیر .

آقا میرزا چه‌کسی لایق کف‌زدن است وشما برای چه‌کسی کف میزنید ؟ راحت وآسوده جواب بدهید چه‌کسی ؟ (فراشها هردو باهم ازپشت‌تخته سیاه شلاقها وزنگولهٔ طوق لعنت را به صدا درمیاورند)

بچه‌ها جنابعالی ای استاد بزرگوار بی‌نظیر . (بچه‌هاشروع به‌کف زدن میکنند)

آقامیرزا (دستش‌را بالا میگیرد وبچه‌ها کف‌زدن راقطع‌میکنند) واما تو ای پسرك عاقل حال پای عزیز چه کسی را میبوسی ؟ خودت براحتی و آسودگی خاطر جواب بده . (فراش صدای زنگولهٔ طوق لعنت را از پشت تخته سیاه به صدا درمیاورد)

پسرك پای عزیز جنابعالی را میبوسم ای استاد بزرگوار بی‌نظیر. (خم میشود و پای‌آقا میرزا را میبوسد)

آقامیرزا بر جا

مبصر برجا آآآآ ... (همه بچه‌ها در یك لحظه مینشینند و

دستهارا روی زانو میگذارند وبی حرکت میمانند)

آقامیرزا (به پسرك) سرجایت بنشین و از علم و کمالات‌بیکران وعمیق وبی‌انتهای من استفاده ببرمن‌این اجازه‌را بتو میدهم که مفتخر باشی سه‌بار پشت‌سرهم بگومفتخرم وبرو سرجایت بنشین .

پسرك (بااستیصال وخستگی) مفتخرم... خرم ... خرم... خرشدم (ازحال میرود و روی زمین میافتد)

آقامیرزا حسینقلی ؟

فراش قدیمی (دوان دوان میایـد) بفرمائید قربان نمك پـرورده حاضرم .

آقا میرزا این پسرك ازشدت‌هیجان وعشقی که نسبت به من دارد ازحال رفته است اورا ببر وآبی برویش بزن

فراش قدیمی نگفتم ؟ نگفتم قربان ؟ این بچه‌ها اصلاً شیفتهٔ وجود جنابعالی هستند به‌به چه محبتی به‌به ؟ (پسرك را بغـل میزند و به بیرون صحنه میبرد)

آقامیرزا امروز چه درسی داریم ؟

مبصر (بـلند میشود وخبردار میایستد) . اول درس رمل و اصطرلاب داریم جناب میرزا « تعظیم میکند » سپس درس انشاء داریم «دوباره تعظیم میکند» سپس درس جادو گری وفال بینی بانخود ولوبیا و کف بینی‌داریم «تعظیم میکند» .

آقامیرزا به‌به ... به‌به امروز درسهای بسیارخوبی داریم .واقعاً بی‌نظیر است دنیای علم‌ودانش چه‌عظمتی دارد(ضمن گـفتن این جمله با انـگشت شصت بـه سینهٔ خود اشاره میکند)

برپا (شاگردان بلند میشوند و خبردار میایستند) ابتدا برای حسن شروع درس امروزبافتخار استادبزرگوار جناب نورابن نور الانور منّور المنیر مشعشع اصل (باشصت به سینهٔ خود میزند) کف بسیار محکمی از ته دل بزنید شرووع ... کن (بچه‌ها کف میزنند) کافیست(بچه‌ها خبردار میایستند) برجا (بچه‌ها دریك لحظه مینشینند وهمه دستهارا روی زانو میگـذارند) میدانم میدانم کـه سرتا پا اشتیاق هستید تا از دریای بیکران علم ودانش من استفاده ببرید و کسب فیض کنید بنابراین شما را بیش از این منتظر نمیگذارم وقطره‌ای از این دریای بیکران را برای شما میفرمایم و شما را رهین منت خود قرار میدهم و به گوشهای بی‌ارزش شما این اجازه را میدهم کـه صدای دریای علم را بشنوید .(به‌خود اشاره میکند) بله ، درس پر ارزش و بی‌نظیر اصطرلاب را تاآنجا فرمودم که جد چهارم من جناب اجل ، اکـرَم ، افخم میرزا نورابن نورالانور منورالمنیر مشعشع اصل علم اصطرلاب را

وسعت بخشید وعظمت داد . خدای رحمت کندبر آن تربت پاك و بازمانـد گان آن. وکور باشد دشمن او. بله در جلسات گذشته فرمودم کـه جد سوم و دوم من نیز که خدای بیش از هر کسی رحمتشان کند بترتیب درپرورش وپیشبرد علوم بسیار پرارزش جادو گری و دستگیری ومجازات اجنه‌وشیاطین تحقیقات دامنه‌داری بعمل آورده‌انـد . بهمین دلیل هر کـدام از شما اگر دریای علم را دوست نداشته باشید (باشصت به سینهٔ خود میزند)دچار اذیت و آزار شیاطین واجنه‌خواهید شد و دردوجهان روسیاه خواهید شد . بله فرمودم که ابتدا روی یکی از پله‌های نردبان مینشینیم ویك‌سینی نقره‌ای‌روی زانوی خود قرارمیدهیم ویك عدد دندان گربهٔ سیاه ویك تکه استخوان جناغ سینهٔ سگ ویك شاخ گاو ویك‌عدد دندان دراز گوش ویك‌جفت کفش پاره درسینی میگذاریم و یك چارقد زرد رنگ روی همهٔ این وسائـل علمی میاندازیم . البته پر واضح و مبرهن است که برشما فرض است که این وسائل‌علمی را قبلاً ببوسید و برچشم خود بگـذارید . تا اجنه و شیاطین غضبناك نشوند والا بسیار وحشتناك خواهـد بود . اما بقیه فرمایش من را خوب گوش کنید . (در اینموقع آقا میرزا به یکی ازبچه‌ها که سرش راپائین

انـداخته خیره میشود وپاورچین بطرف او میرود و بالای سر اومیایستد . بچه‌ها دست روی‌زانو وصاف نشسته‌انـد وبیشترشان از وحشت میلرزند . آقا میرزا ناگهان پس گـردن پسرك میزند و کتابی را از دست پسرك بیرون میکشد و مثل آنکه چیز وحشتناکی دیده باشد کتاب را نگاه میکند پسرك راکشان‌کشان به‌جلو تخته سیاه میاورد و پسرك سرش را پـائین انـداخته میایستد) برای آنکه بتو احمق‌خطاکار ثابت کنم که‌این کتابهای گمراه کننده وغیر علمی‌را نبایدخواند وحتی نگاه کردن به‌آنها هم گـناه است درکمال خونسردی ومهربانی باتو رفتار میکنم (آقا میرزا دندان قروچـه میکند وصدایش از شدت عصبانیت میلرزد) ولی قبل ازهرچیز بگوببینم درس با ارزش وآموزنده وبسیار مهم امروزرا یادگرفتی؟ اگر یادگرفته باشی بتواجازه میدهم پای دریای بیکران علم راببوسی (به‌سینهٔ خود اشاره میکند) وبه این کتاب لعنتی تف کنی وآنرازیر پای من بینداری وترا خواهم بخشید .

خوب حالاکه از عمل خود پشیمان شده‌ای بگوبدانم نام شیاطین واجنه‌ای‌که جد پنجم من‌آنهارا اسیرکرد چه بود ؟

پسرك (سرش راپائین‌میاندازد وآرام جواب‌میدهد)نمیدانم.

آقامیرزا خوب این سئوال قدری عمیق و پیچیده بود بتو حق میدهم کـه شعور فهم آنرا نداشته باشی. ولی درس امروز چه درسی‌بود که همین حالا فرمودم آنرابگو.

پسرك نمیدانم گوش ندادم

آقامیرزا آفرین آفرین دیگرچه ؟ (بافریاد) چه غلطهای زیادی ؟ احمق تابحال سابقه ندارد کسی درمکتب من‌باشد وبه درس بی‌نظیر و بسیار عمیق وعلمی من گوش ندهـد مگر آنکه مثل تو احمق وبی‌اصل ونسب باشد .
پدر احمقت چه شغلی دارد ؟

پسرك پـدر من احمق نیست پینه دوز است (شاگرد اول و شاگرد دوم میخندند)

آقامیرزا بی‌ادب بی‌انضباط وقتی بامن حرف میزنی دستهـا را به پهلو بچسبان اصلاً آدم بی اصل ونسب مثل تـو باید هم ازراه راست منحرف شود . البته خودت به جهنم ولی‌من‌غصهٔ این‌فرزندان عزیزم‌را می‌خورم‌چون دوستشان دارم (به‌کلاس اشاره میکند) میترسم خدای ناکـرده‌گول اشخاص بی اصل و نسبی مثل تـو را بخورند ولی اطمینان دارم کـه‌آنهـا اصل و نسب و شرافت دارند وهرگز از راه راست وحق وحقیقت و وجدان وشرافت وانسانیت منحرف نخواهند شد .

(با گفتن هریك از این کلمات باانگشت شصت به‌سینهٔ خود اشاره میکند) و اما تو باید تنبیه شوی . اطمینان دارم که همهٔ شاگردان عزیزم درس امروز را آویـزهٔ گوش خودکـرده واز بر شده‌اند . واجنه و شیاطین سزای تورا خواهند داد دلم خیلی بحالت میسوزد . برپا (همهٔ شاگردان بلند میشوند وخبردار میایستند) ضمن درس دیروز شعر بسیار پرمعنائی ازسروده های جد سوم من جناب اجل اکرم افخم آقای میرزانور-الانور منورالمنیر مشعشع اصل خواندم‌واطمینان‌دارم که همگی آنرا آموخته اید . و حال برای آنکـه این احمق بیشعور بدانـد که تنها فـردگمراه و بی‌اصل ونسب در این مکتب خانه فقط وفقط اوست همگی‌با هم چند بیت از اشعاری راکه‌جد سوم ودوم من بشما ارزانی‌داشته‌اند باصدای بلند بخوانید. شروووو ع... کن .

(شاگردان همگی‌باهم‌میخوانند : قرتو کمرم فراوونه نمیدونم کجا بریزم همین‌جا همین‌جا ، مرا زیباپرستی داده عشق وداده مستی رنج هستی‌برده از یادم ،دیری راخ داخ داداخ دمبکی روبـاش ویالون زنهٔ عینکی روباش ، لب من لب تو لب من حرفای خوب میزنه، بپا نره داشم شست پاش تو چشمات . لقمه‌ای نان و

گلیم پاره‌ای مارا بس‌است لقمه‌ای نان و گلیم پاره‌ای مارا بس است . لقمه‌ای نان و گلیم پاره‌ای مارا بس است)

آفرین آفرین بسیار خوب و پرمعنا بود باین میگویند علم وهنر حالا کـه خوب خواندید بافتخار من کف بزنید که این همه مطالب علمی را از من دارید کـف بزنید محکم‌تر محکم‌تر (بچه‌ها کف میزنند)

بازهم کف بزنیدمحکم‌تر محکم‌ترشماهمگی‌روشنفکر هستید مثل این بی‌اصل و نسب گمراه کـه نیستید . (بچه‌ها دوباره کف میزنند)

ساکت (بچه‌ها خبردار میایستند و کـف‌زدن را قطع میکنند) برجا

مبصر برجا آآآآ.... (بچه‌ها مینشینند ودستها را روی‌زانو میگذارند)

آقامیرزا فرزندان عزیزم میدانم که همهٔ شما از او متنفر هستید ومیخواهید اورا زیر پای‌خود ُخرد کنیداما آرام‌باشید تامن درس خوبی بشما بدهم که خدای‌نکرده کسی از شما عزیزان من گول این کتابهای غیر علمی‌ومزخرف را نخورید .

(بچه ها دست برزانو و بـی‌حرکت نشسته اند آقـا میرزا گردن پسرك‌را میگیرد و کتاب را بدستش‌میدهد)

بیابیا این کتاب نفرین شده ولعنتی را دردست بگیر و بخوان تاهمه بدانند که چقدر بی سروته وغیرمنطقی است زودباش ازهمین جا بخوان احمق بی‌اصل‌ونسب (کشیده‌ای به گردن پسرك میزند) زودباش میدانم که ازخجالت وپشمانی میخواهی آب شوی وبزمین بروی ولی باید درحضور همه قسمتی ازکتاب را بخوانی تا ثابت شود که چقدر مزخرف است .

پسرك (قدری به کتاب نگاه میکند با صدای آرام شروع به خواندن میکند و کم کم صدایش اوج میگیرد) این کتاب گوشه‌ای‌ازسرگذشت غم انگیز ولی پیروزمند علم انسان است وقهرمان آن انسانی است جستجوگر علم بنام جیوردانو برونو که بخاطر تسلیم نشدن در مقابل افکارتهوع آور ومسخرهٔ مشتی آدم کش خونخوار وبخاطر دفاع سرسختانه‌اش ازحقایق مسلم‌علمی که با دلیل وفرمولهای ریاضی اثبات شده بود وازهمه‌بالاتر بخاطر دفاع از منافع وزندگی انسانهای ستمکش و ومحروم بدست جنایتکاران و جلادهای قرون وسطی بوضع فجیعی زنده‌زنده درآتش انداخته شد . و این لکهٔ ننگ دیگری بود که برهزاران‌لکهٔ چرکین دیگر دامن زالوها اضافه شد . وامروز با پیروزیهای روز افزون علم برجهل وجادوگری ودیگر حماقتها جلاد

ها رسوا وروسیاه میشوند وپرده‌ازچهره واعمال کثیف آنها کنار میرود .

آقا میرزا (قبل از اینکـه پسرك جملهٔ خودرا تمام کند) کافیست احمق بی اصل ونسب (بـاحرکت تندی کتاب را از دست پسر بیرون میکشد وآنرا زیر پای خودمیاندازد ولگد مال میکند. پاپیون خودرا مرتب میکند . وحال برای آنکه بفرزندان عزیزم ثابت شود که امثال توبی اصل و نسب چقدر احمق و یاوه گـو هستند ازهمهٔ شاگردانم میخواهم‌نظر بدهند واطمینان‌کامل دارم که حتی یك نفر هم «دندان قروچه میکند و چشمهایش‌از خشم برق میزنـد » بله حتی یك نفر هم‌آن حرفهای مزخرف و گمراه کـننده را قبول ندارد . اگر کسی این کتاب را قبول دارد بگوید «دندان قروچه»کاری‌با او نخواهم داشت میدانیدکه من دریای مهربانی‌هستم « بچه‌ها همگی دست روی زانو وصاف نشسته‌اند» تکرارمیکنم«دندانهارابهم‌میفشارد وبدنش ازعصبانیت میلرزد» تکرار میکنم هرکس‌این کتاب لعنتی ونفرین شده را قبول دارد بلند شود تاسزایش راکف دستش بگذارم من شمارا درانتخاب آزاد میگذارم . « فراش قدیمی ازپشت تخته سیاه شلاق را چند بار بصدا در میآورد» خودتان خوب میدانیدکه من چقدر مهربانم

و آزارم به‌کسی نمیرسد ، اگر کسی این حـرف را قبول ندارد و مرا مهربان نمیداند بگوید تاسزایش را کف دستش بگذارم... بازهم صدای شلاق از پشت تخته‌سیاه بگوش میرسد وبچه‌ها صاف وبی‌حرکت و دست برروی زانو نشسته‌اند . آقامیرزا به‌پسرك)

میبینی احمق ؟ میبینی همه مهربـانی دریـای علم را تصدیق میـکنند (به سینه خود میزنـد) و هیچکس حرفهای بی‌سر وته‌آن‌کتاب نفرین شده‌را قبول ندارد حال چه میگوئی؟ فقط تو بی‌اصل ونسب لایق‌خواندن این کتاب گمراه کننده هستی . بچه‌های‌عزیز من‌هرگز گول ترا نمیخورند .

(دراینحال بازهم صدای شلاق از پشت تخته سیاه به گوش میرسد وبچه‌ها صاف نشسته‌اند وآقا میرزا بـا صدای دیو مانند ازشادی تنوره میکشد و شانه هایش ازفرط خوشحالی ولذت میلرزد)

برپا (بچه‌ها بلند میشوند وخبردار میایستند آقـامیرزا کتاب پاره شده را روی سرپسرك میگذارد) اورا هو کنید شرووو ع ...کن (بچه‌ها پسرك را هو میکنند) کافیست (بچه‌ها خبردار میایستند) پسر عزیزم زبرجد نژاد اصل جلو بیاید وبه‌سئوالات‌علمی‌من پاسخ بدهد تا این احمق بیش از پیش خجالت زده ومتنبه شود .

(شاگرد اول جلوی آقا میرزا زانو زده وزمین را میبوسد و بلند شده خبردار میایستد) آفرین پسرم آفرین واقعاً که زبرجد نژاد اصل‌هستی . به زبرجد نژاد اصل بگو بدانم زیباترین نقطهٔ دنیا کجاست ؟ زبرجد نژاد اصل (خم میشود وتعظیم میکند) برهمه واضح ومبرهن است که زیباترین ومصفا ترین نقطه دنیا همانجائی است که دریای علم و دانش جناب نورالانور منورالمنیرمشعشع اصل‌پای خودرا درآنجا میگذارد .

آقامیرزا آفرین آفرین کف‌بزنید (بچه‌هاشروع میکنند به‌کف زدن) کافیست (بچه‌ها دست بزانو میشوند)
اما سئوال دوم بگو بدانم بزرگترین و زیبا ترین ستاره کدامست ؟

زبرجد نژاد اصل (که همان شاگرد اول است) برهمه واضح ومبرهن ومسجل‌است که بزرگترین وزیباترین ستارهٔ دنیا وجود عزیز دریای‌بیکران علم جناب‌میرزا نور ابن نورالانور منورالمنیر مشعشع اصل‌میباشد .

آقا میرزا آفرین‌آفرین‌کاملاً صحیح است‌کف بزنید . (بچه ها کف میزنند و شاگرد اول پشت به‌بچه ها کرده و به آقامیرزا تعظیم میکند .)

بارك الله بارك الله ، مبصر؟ (مبصر بلند شده و خبردار میایستد)

برای پسر عزیزم زبرجد نژاد اصل دوتا بیست‌بگذار.

(مبصر مشغول ورق زدن دفتر میشود)

برو بنشین پسر عزیزم از قول من خدمت جناب زبرجد نژاد اصل سلام برسان (شاگرد اول مینشیند) برپا (بچه‌ها بلند میشوند وخبردار میایستند) این‌پسرك احمق را هوکنید (بچه شروع میکنند به هوکردن) کافیست (بچه‌ها خبردار می‌ایستند) برجا.

مبصر برجا آآآآ . . . (بچه‌ها مینشینند و دست روی زانو می گذارند.)

آقا میرزا (به پسرك) هان احمق میبینی ؟ میبینی که با یك اشارهٔ من همگی مثل برق و صاعقه از جا میپرند؟ برای چه؟ برای‌آنکه همه‌شان اصل ونسب دارند وهمه‌شان من‌را دوست دارند مثل تو بی‌اصل و نسب که نیستند. حالا بتو نشان‌میدهم که‌نتیجهٔ بی‌انضباطی وبی‌تربیتی‌چیست؟ آهای‌حسینقلی کجائی(فراش قدیمی دوان دوان‌میاید)

فراش قدیمی امر بفرمائید جناب میرزا استاد بزرگ و دریای معلومات و مجهولات دنیا.

آقا میرزا (از خشم میلرزد و دندان قروچه میکند و سعی دارد آرام وخونسرد باشد) وسائل‌کاررا بیاور میخواهم...

(دندان قروچه میکند) میخواهم این پسرك گناهکارتنبیه بشودتابراه راست هدایتش کنم واز گمراهی وبدبختی نجاتش بدهم.

فراش قدیمی حاضراست جناب‌میرزا حاضراست بلائی سرش بیارم که...(فراش ابروها را درهم میکشد و باکینه ونفرت به بچه‌ها نگاه میکند و شلاق را تاب میدهد و بچه‌ها دست برزانومیلرزند)

آقا میرزا اول طوق لعنت را بـه گردنش بینداز و دور کلاس بگردان تابعد شاگردان خوب من اوراتف باران کنند.

فراش قدیمی این ناخلف‌ها همیشه از دلرحمی جنابعالی‌سوءاستفاده میکنند و من میدانم که این حرامزاده همین حالا بپای شما میافتد و پای شریف جنـابعـالی را میبوسـد و جنابعالی از روی ترحم و مهربانی از گناه بزرگ او گذشت می‌فرمائید.

آقا میرزا نه من هرگزاورا نخواهم بخشید گناه او خیلی بزرگ است. اوباید شدیداً تنبیه شود. آن شلاق بزرگ راکه خیلی درد میاورد بیاور.

شاگرد اول کلاس (بلند شده خبردار میایستد) جناب میرزا نور الا نور منور المنیر مشعشع اصل اجازت میفرمائید؟ (دستش را بعلامت اجازه خواستن بالا میبرد)

آقا میرزا به به پسـر عزیزم کامران جـان بگـو عزیزم بگو چه

میخواهی بگوئی، هرچه‌دلت می‌خواهد بگو بگو جانم.

شاگرد اول کلاس جناب استاد بزرگ اگر اجازت مرحمت بفرمائید و رخصت دهید ما خودمان این بی انضباط را کتك بزنیم و تنبیه کنیم.

شاگرد دوم کلاس آری درست است استاد بزرگ بی‌نظیر اجازت بدهید او را تنبیه کنیم. البته پوزش می‌طلبم که بدون کسب اجازه سخن گفتم البته از شدت عصبانیت و ناراحتی بود عذر میخواهم دیگر تکرار نمیشود.

آقا میرزا به به... به به وقتی این فرزندانم صحبت می کنند دنیا روشن می‌شود. به به آفرین به این بچه‌های با انضباط همه باهم بگوئید آفرین (بچه‌ها بلند میشوند و خبردار میایستند و با علامت دست آقا میرزا همه با هم میگویند آفرین صد آفرین)

آقا میرزا (به شاگرد اول و دوم) فرزندان عزیزم از قول من به پاپاجان سلام برسانید جناب زبرجد نژاد اصل و جناب شرافت نژاد اصل هردو از دوستان بسیار صمیمی من هستند.

شاگرد اول و دوم (باهم بلند میشوند و خبردار میایستند و باهم میگویند) بروی چشم ای استاد بزرگوار بی‌نظیر.

آقا میرزا مبصر. (مبصر بلند می‌شود و خبر دار میایستد) برای هر کدام از این فرزندانم یك بیست در دفتر

انضباط و مراقبات بگذار نتیجهٔ اخلاق خوب همین است که میبینید. (مبصر مشغول ورق زدن دفترمیشود آقامیرزا بهفراش‌قدیمی) طوق‌لعنت‌رابگردنش بینداز تااین دوفرزند پاك نهاد واصل و نسب‌دار من برروی این حرامزادهٔ کثیف تف کنند.

فراش قدیمی (خم میشود و در گوشی ولی با صدای بلند که بچه‌ها بشنوند با پسر پینه دوز صحبت میکند) جنـاب میرزا خیلی‌مهربونه خودت که میدانی اگه پای جناب میرزا و ببوسی و بگی غلط کردم دلش بحالت میسوزه و تو رو میبخشه بهت بگم این شلاق خیلی درد میاره‌ها اگه بخوای مثل اون پسـرهٔ پارسالی مسخره بازی در بیاری پدرتودرمیارم تمام بدنتو زیرشلاق سیاه میکنم. سرتو بیـار جلو ببینم. (طوق لعنت را به گـردن پسر پینه‌دوز میاندازد پسر پینه دوز سرش را پائین‌انداخته و در فکـر است و از پشت صحنه صـدائی بگـوش میرسد «توای پسرپینه‌دوزمبادا این‌پای کثیف‌رابوسی رفیق تو جیوردانو زنده زنده توی آتشها سوخت و ناله‌ای هم از او در نیامد و جلادهـا که در آرزوی عجز و التماس او بودند و میخواستند او را در نظر مردم کوچك وحقیر جلوه دهند این‌آرزوی محال را با خود به گور کثیفشان بردند،آنکه ترا آزار میدهد

آب خوش از گلویش پائین نخواهد رفت، نترس .)

آقا میرزا (به شاگردان) بر پا (شاگردان بلند میشوند و خبردار میایستند) این حرامزاده را هو کنید بلند شرووو ع کن! (شاگردان پسر پینه‌دوز را هو می کنند)

ساکت (شاگردان ساکت وخبردار میایستند) احمقها چرا باهم قطع نکردید؟ شما چه وقت نظم و انضباط خواهید آموخت‌دوباره هو کنیدشرووو ع کن(شاگردان باصدای بلند پسر پینه‌دوز را هومیکنند وفراش قدیمی صدای شـلاق را در میاورد فـراش پسرك را بوسط کلاس هل میدهد و زنگولهٔ طوق لعنت را بصدا در میاورد وپسرپینه‌دوز سرش راپائین می‌اندازد) ساکت (بچه‌ها دریك لحظه‌ساکت میشوند وخبردارمیایستند) برجا

مبصر بر جاآآآ... (بچه‌ها همه با هم می‌نشینند و دستها را روی زانو می گذارند)

آقامیرزا (به فراش) او را به آن گوشه ببر تا فرزنـدان خوبم بروند و برویش تف کنند و قبل از همه پسران خوبم زبر جد نژاد اصل و شرافت نژاد اصل. (شاگرد اول وشاگرد دوم بلند میشوند و خبردار میایستند)

به به‌آدم از دیدن این قد وقواره‌های خوب و اصل و نسب دار کیف می کند شرافت و انسـانیت از سر و

رویشان می‌بارد. مرحبا مرحبا حالا بروید و بروی آن احمق‌دیوانه تف کنید. (شاگرداول وشاگرد دوم صف دونفره‌ای تشکیل میدهندو باآهنگ مخصوصی به‌پشت صحنه میروند و دو باره صدای زنگولهٔ طوق‌لعنت و صدای اخ تف آنها بگوش میرسد و سپس با همان آهنگ سرجای خود بر میگردند).

حالا از همین جایکی یکی بلند شوید بروید وبا نظم‌و ترتیب بروی آن احمق تف کنید و بر گردید. (بچه‌ها مرتب و بنوبت بلند میشوند و به پشت صحنه میروند وصدای‌زنگوله و اخ تف پشت سرهم بگوش‌میرسد. آقامیرزابه‌فراش‌قدیمی) حالاچوب وفلك تازه وشلاق بزرگ‌را بیاورتااین ناخلف حرامزاده را ادب کنیم. (فراش پسر پینه دوز را کشان‌کشان پیش آقا میرزا می‌آورد.)

فراش قدیمی (با التماس) جناب میرزا خواهش میکنم او را بمن ببخشید من میدانم‌که او پسر عاقلی شده و آن گوشه بمن گفت که آرزوی بزرگش اینست که جنابعالی اجازه بفرمائید تا پای جنابعالی را ببوسد.

آقا میرزا بله میدانم میدانم که او پشیمان است ولی باید او را تنبیه کنم تا دیگر از این اشتباهات نکند. اما... اما خوب بخاطر تو که سالهاست فراش من هستی بیك شرط، بله فقط بیك شرط. حاضرم اجازه بدهم تاپای

مرا ببوسد.

فراش قدیمی بفرمائید جناب میرزا بفرمائید شرط جنابعالی را از جان و دل قبول دارد و پای عزیز جنابعالی را غرق بوسه خواهد کرد. و زیر پای جنابعالی را با زبانش جارو خواهد کرد.

آقا میرزا شرط آنست که این پسر بی‌اصل و نسب جلوی همهٔ شاگردان من آن کتاب نفرین شده را در دست بگیرد و بر آن تف بیندازد وسپس آنرا زیر پای دریای علم و شرافت(بادست به سینهٔ خود) برزمین بزند ولگدمال کند و بعد پای مرا ده بار ببوسد تا شاید او را ببخشم ومثل سابق اورا شاگرد خود بدانم.

فراش قدیمی (به پسر پینه دوز) تبریك میگم پسر. نگفتم؟ نگفتم جناب میرزا چقدر مهربان و دلسوز تشریف دارن؟ شانس آوردی زود باش پای جناب میرزا را ببوس چون ممکن است پشیمان بشوند زود (گردن پسرك‌را کج میکند)

آقا میرزا نه اول باید شرط را بجا بیاورد تا اجازهٔ پابوسی به او بدهم. (فراش کتاب را بدست پسر پینه‌دوز میدهد و پسر پینه‌دوز چند لحظه مکث میکند وناگهان سرش را از دست فراش بیرون می‌آورد و تف بصورت آقا میرزا میاندازد و صدای «وای وای» از توی بچه‌ها

بلند میشود. بچه‌هاازترس جرأت حرکت ندارند ولی مرتب می گویند: «وای وای وای».)

آقا میرزا (فوراً با دستمال صورت خود را پاك میکند) سرها را پائین بیندازید شما هیچ چیز نـدیده‌اید سرها پائین (بچه‌ها همه سرها را پائین میاندازند و شاگرد اول و شـاگرد دوم و مبصر سر را بزیر میز و نیمکت فرو میبرند تاچیزی را نبینند. آقا میرزا به روی خـود نمی‌آورد) خوب حـالا این پسرك سر عقل آمـده و میخواهد پای مرا ببوسد اما شما فعلاً نگاه نکنید تا او از شماهـا خجالت نکشد. (آقا میرزا اشاره میکند وفراش قدیمی دهان پسرك را با دستمال میبندد و دستهای او را از پشت گرفته و زیر پای آقا میرزا میخوابانـد و وانمود میکند که پسر پینه دور پای آقا میرزا را بوسپـده است و چند بارهم بـا دهان خود صدای ماچ‌ماچ‌ماچ در میاورد. شاگردان هنوزسرشان پائین است و چیزی را نمیبینند وفقط صدای ماچ‌های فراش را میشنوند)

فراش قدیمی نگفتم جناب میرزاعرض نکردم پسرعاقلی شده‌ملاحظه فرمودید با چه سرو صدائی پای جنابعالی را بوسید؟

آقا میرزا (باصدای لرزان ودندان قروچه) خب... حالاکه پایم را بوسید و... و همه دیدند، او را ببر توی سیاه‌چال

بینداز، من او رانمی‌بخشم.

فراش قدیمی (تظاهر می‌کند) جناب میرزا ای آقا میرزای بزرگ وای دریای معلومات ومجهولات دنیا خواهش میکنم او رابببخشید جوان است ونمی‌فهمد چکار می‌کندتمنا دارم اورا ببخشید. اوبهترین پابوس جنابعالی خواهد شد.

آقا میرزا نه فراش باشی نه، او باید شدیداً مجازات بشود تا عبرت دیگران باشد ببر وتوی سیاه چال حبسش کن. (فراش پسر پینه‌دوز را همانطوریکه دهانش بسته‌است کشان‌کشان به پشت تخته سیاه میبرد وتوی سیاه چال می‌اندازد وشلاقش را چند بار به صدای درمی‌آورد) آهای فراش‌جدید بیاید اینجا.(فراش‌جدید دوان‌دوان می‌آید و با غضب به بچه‌ها نگاه می‌کند و بچه‌ها صاف‌تر مینشینند.)

فراش جدید (تعظیم می‌کند و شلاق را تاب میدهد) بله جناب میرزا کودومشونو بکشم؟ شوما بگید تا من بکشمش.

آقامیرزا (با خوشحالی) نه فراش باشی اینها بچه‌های خوبی هستند. شنیده‌ام در آن مکتب خانهٔ بالائی چند نفر را زیر کتك ناقص کرده‌ای؟

فراش جدید بله‌جناب میرزا هرکی بخواد ادبیات مدبیاتو رحایت نکونه ما نفلش میکونیم جون شوما.

آقا میرزا (با صدای بلند میخندد) فراش قدیمی مکتب باید درست حرف زدن را بتو بیاموزد خود او هم اول‌که آمد مثل تو بود. ولی او مثل تو پر زور و قوی‌نبود. اطمینان دارم‌که مکتب خانه را بهترازاو اداره‌خواهی کرد. تو باید خوب حرف زدن را یاد بگیری تاازهر لحاظ کامل بشوی . تو سالهای سال در خدمت من خواهی بود.

فراش جدید ما سگ‌ شومائیم قربونت برم هرکی حرف شومارو گوش نکونه‌وا تیکه تیکه‌اش می کونیم‌آقا جون آره ما سبات‌مبات وازاین چیزا نداریم اما کمالات که‌داریم که ، نوکرتیم.

آقا میرزا (بلند میخندد) حالا برو بازار واز اوستا رضای‌آهنگر اون تابلو وطوق لعنت تازه روکه سفارش دادم بگیر و بیارکه لازمش داریم تو مکتب خونه یك حرومزاده پیدا شده میخوام آدمش کنم . (فراش جدید تعظیم می کند و میرود . آقا میرزا دندانها را بهم میساید) خوب گوش کنید از این ببعد هیچکس را نخواهم بخشید.دیدیدآن پسرك چطور بپایم افتاد و گریه‌کرد؟ دیدید چطور پای مرا بوسید و التماس‌کرد؟ اما من او را نبخشیدم وای بحال‌کسی که ازاین ببعد بی‌نظمی و بی ادبی کند . (ناگهان یکی از شاگردان نمیتواند

خود را نگهدارد ومیزند زیر خنده ولی فوراً میگوید «غلط کردم نفهمیدم» . آقا میرزا فریاد می کشد)احمق نیشت را باز میکنی؟ حسینقلی آهای حسینقلی کجائی چوب و فلك را بیاور.

(حسینقلی فوراً با چوب و فلك میاید و تعظیم میکند) این احمق بیشعور از محبت من سوء استفاده کرده و بدون کسب اجازه مبادرت به‌خندیدن کرده است فوراً او را فلك کن زود زود. (پسرك ازترس بپای آقامیرزا میافتد ومرتب پای آقامیرزا رامیبوسد والتماس میکند).

فراش قدیمی جناب میرزا تمنا دارم اورا ببخشید اوپای عزیزدریای علم رابوسیده است همین حالا هم این کار را میکند خواهشمندم جناب میرزا او را ببخشید.

آقا میرزا (دندانهارابهم میساید)نه‌نه، گفتم کف پای‌این‌حرامزاده را سیـاه کن بگو چشم حرف زیادی هم نزن. بر پا (شاگردان بلند میشوند وخبردار میایستند) خوب‌نگاه کنید. (فراش قدیمی پسرك را روی زمین میخواباند و پسرك هیچ مقاومتی نمی کند و فقط التماس می کند و فراش پاهای او را توی چوب و فلك محکم‌میبندد وآقا میرزا جلو میاید و همهٔ بچه‌هـا نگاه می کنند و میبینند که پسرك پای آقا میرزا را میبوسد.)

خوب نگاه کنید.

فراش قدیمی جناب میرزا نور ابن نور الانور منور المنیر مشعشع اصل اجازت بفرمائیدکه اوراکتك نزنیم قربان.

آقا میرزا فراش احمق دیگرشورش رادرآوردی گفتم کف‌پایش را سیاه کن تو باید چشمت را ببندی و بگوئی چشم فهمیدی؟ مگر تو از من مواجب نمیگیری؟

فراش قدیمی بروی چشم جناب میرزا.

آقا میرزا بزن بزن (پسرك التماس می کند) فراش احمق محکم بزن محکم تر دیگر پیر شده‌ای خوب نمی‌توانی کار کنی (فراش قدیمی باشنیدن این حرف به مبصراشاره می کند و مبصر پاهای پسرك را محکم نگهمیدارد و فراش با تمام قوت پشت سر هم با شلاق بپای پسرك میکوبد و صدای پسرك قطع میشود)

فراش قدیمی (شلاق را محکم‌تر به کف پای پسرك میکوبد) بگیر حرومزاده بگیر بگیر بگیر آهان بگیر بگو غلط کردم اگه نگی میکشمت.

پسرك (زیر ضربات شلاق) مرتیکه دیوونه چه حقی داری‌منو بزنی پیره سگ دیوث قرمساق...

آقا میرزا ببند دهـان این حرومزاده را با دستمال ببند: (فراش دهان پسرك را بادستمال میبندد و پسرك مقاومت‌میکند و خود راروی زمین میکشد وصدای پاره شدن‌لباسش بگوش می‌رسد.)

حالا همین جا طوق لعنت را بگردنش بینداز .(فراش طوق لعنت را بگردن پسرك میاندازد .)

برپا (شاگردان بلند میشونـد وخبردار میایستند) با صدای بلند وبانفرت این حرمزاده را هو کنید .

(بچه‌ها پسرك را هو میکنند) ببر ببر این حرامزاده راهم در سیاه چال، تا حساب هردو نفرشان را برسم (فراش کشان کشان پسرك را بطرف سیاه چال‌میبرد .

آقا میرزا بانعره) برجا (بچه‌ها مینشینند و دستها را روی زانو میگذارند).

برپا (بچه‌ها بلند میشوند وخبردار میایستند)

برجا (بچه ها مینشینند و دستها را روی زانوی خود میگذارنـد)

سرها پائین (همه سرهارا پائین میاندازند)

سرها بالا (همه سرهارا بالا میبرند)

از شدت شادی وخوشحالی بخندید فوراً (دندانهایش را بهم میفشارد . بچه‌ها با زور سعی میکنند بخندند، دندانهایشان دیده میشود وصداهائی درمیاورند که‌هیچ شبیه خنده واقعی نیست . در عوض شاگـرد اول و شاگرد دوم و مبصر قهقهه میزنند .)

کافیست (بچه‌ها خبردار میایستند) هرکس که دریای علم‌را دوست ندارد خودش بگوید‌کاری با اونخواهم

PersianPDF.com

فراش قدیمی (وارد کلاس میشود وتعظیم میکند) جناب میرزا نور ابن نور الانور منورالمنیر مشعشع اصل این بچه‌ها همگی ازدل وجان شیفته وعاشق بیقرار جمال بی‌مثال جنابعالی هستند برای همین اینطور صاف ایستاده اند واز دستورات مفید جنابعالی اطاعت میکنند . (فراش صدای زنگونهٔ طوق لعنت را بصدا درمیاورد)

آقا میرزا میدانم میدانم همهٔ شاگردانم باانضباطوبااصل ونسب هستند واز محضر علم وکمالات بیکران من استفاده میکنند وازدریای بیکران‌تواضع وفروتنی(به‌سینه خود میزند) بهره‌مند میشوند ، فقط آن دونفر بی‌اصل‌ونسب هستندکه حسابشان را خواهم رسید . (فراش تعظیم میکند وبیرون میرود. آقا میرزا به مبصر) چه درسی داریم ؟

مبصر (خبردار میایستد) انشاء داریم‌جناب استاد نورالانور منورالمنیر مشعشع اصل .

آقامیرزا بسیار خوب بسیارخوب یادم هست که موضوع انشای بسیار خوب و عمیقی برایتان انتخاب کرده بودم . امیدوارم توانسته باشید بنویسید چون موضوع واقعاً عمیق وانسانی بود .

شاگرد دوم (خبردار میایستد) جناب میرزا اگر اجازت بفرمائید انشای خودرا بخوانم چون پاپاجانم هم درنوشتن آن

کـمکم کرده و چند بیت شعر هم خدمت جنابعالی تقدیم کرده‌ام که اگر مورد پسند باشد خیلی مفتخر خواهم شد.

آقامیرزا به‌به چـه جوان روشنفکری به‌به آدم از داشتن چنین شاگردی کیف میکند واقعاً خستگی‌ام درآمد.

برپا (همه شاگردان بلند میشوند وخبردار میایستند).

کف بزنید. (شاگردان کف میزنند)

از شدت خوشحالی هورا بـکشید. (شاگردان هورا میکشند).

کافیست. (شاگردان خبردارمیایستند) برجا(شاگردان مینشینند ودستهارا روی زانو میگذارند)

کامبیزجان (شاگرد دوم بلند میشود وخبردار میایستد) بیاجانم حالا بیاوآن‌انشای قشنگت را بخوان.(شاگرد دوم دفتر انشاء دردست جلو میاید)

شاگرد دوم (میخواند) باکسب اجازه از حضور جناب استادآقـا میـرزا نـور ابـن نور الانـور منور المنیر مشعشع نورانی‌الاصل.

موضوع انشاء (راجع به انـگشت شست پای چپ جناب اجل‌اکرم استاد نورابن نورالانور منورالمنیر مشعشع‌اصل هرچه میدانیدبنویسید وبحث کنید)آه‌ای انگشت بزرگوار. زبان من‌ازتوصیف تو قاصراست.

آه ای انگشت پرعظمت وای معدن‌شرافت وانسانیت ووجدان ونیکی ونیکوکاری، موضوع آنقدر عمیق و پرعظمت وباشرافت واصیل ومهم وپرشکوه است که من‌خود را کوچك‌تر از آن میدانم که دربارهٔ آن انشاء بنویسم و چون زبانم قاصر وناتوان است خودرا در مقابل آن‌انگشت پرعظمت و پرشکوه وجلال عاجز و بی‌مقدارمیدانم. کلام را بهمین جا ختم‌میکنم‌ومیگویم جانم‌بفدایت ای‌انگشت‌شست‌پای چپ‌جناب‌میرزانور ابن نورالانورمنورالمنیر مشعشع‌اصل آه‌جانم بفدایت آه جانم بفدایت. (شاگرد دوم باخواندن‌این جملات چشم خود را میبندد و حالت کسانی را میگیرد که مشغول «دکلمه» هست و ازخود بیخود شده .)

آقامیرزا به‌به‌آفرین مرحبا به‌این هنر بی‌مانند. آفرین بر آن شیر پاکی که خورده‌ای . برپا (شاگردان بلند میشوند) . کف بزنید از شدت هیجان کف بزنید .(بچه ها کف میزنند و از پشت تخته سیاه صدای شلاق میاید و شاگرددوم درحالیکه بچه‌ها برایش کف میزنند پشت به بچه ها کرده وبه‌آقامیرزا تعظیم میکند وپای اورا میبوسد و دوباره پشت به بچه ها به‌آقا میرزا تعظیم میکند)

کافیست (بچه‌ها خبردار میایستند)برجا (بچه‌ها همگی

باهم مینشینند و دستهارا روی زانو میگذارند)
البته‌همانطوریکه‌خودت هم اشاره کرده بودی‌موضوع انشاء بسیار عمیق وپراهمیت است و بنابراین خیلی مشکل و بغرنج است ولی توسعی خودت راکرده‌ای وخوب هم‌نوشته‌ای آفرین نمره‌ات مثل همیشه بیست است . (شاگرد دوم تعظیم میکند و سرجای خود مینشیند . آقا میرزا به شاگردان که دستها روی زانو نشسته‌اند) البته سطح فکر شما پائین‌تر از آنست که بتوانید به انشای پسر خوبم کامبیز شرافت نژاد اصل [illegible] گوید ولی چون اظهار نظرآزاد است شما میتوانید عقیدهٔ خودرا بگوئید ولی بشرط آنکه‌حرف بیمورد وبی‌ارزش‌نزنید که فلك میشوید . کسی‌انتقادی ندارد ؟ (هیچکس حرفی نمیزند و فقط شاگرد اول دستش رابعلامت اجازه خواستن بالا میبرد. آقامیرزا به شاگرداول) به‌به پسر خوبم مگراینکه تو باآندید عمیق وباریك بین که داری حرفی بزنی والا دیگران که اصلاً داخل آدم نیستند بگو عزیزم بگو جانم.

شاگرد اول (خبردار میایستد) ایرادی که بنظر من به‌انشای آقای شرافت‌نژاد اصل وارد است آنست که [illegible]ته بودجانم بفدایت ای انگشت پرعظمت درحالیکه این صحیحه علمی نیست درستش اینست که بنویسد جا[illegible]

شاگردان بفدایت ای انگشت پرعظمت وبی‌همتا .

آقامیرزا بارك‌الله بارك الله ایراد بسیار دقیق و موشکافانـه بود آفرین آفرین . مبصر ؟

مبصر (خبردار میایستد) بله جناب میرزا .

آقا میرزا به هر کدامشان دو تابیست بده‌آفریـن برهردوی شاگردان خوب و روشنفکر . آفرین به این ثبت شرافتمندانه .

حالا پسر عزیزم‌کامران زبرجد نژاداصل انشای‌قشنگی راکه نوشته برای شمامیخواند . بیاجانم‌بیا پسرخوبم (شاگرد اول دفتر انشایش را بر میدارد وجلو میاید)

شاگرد اول جناب استاد بزرگوار من خودرا لایق ندیدم تاراجع به انگشت محترم جنابعالی‌که موضوع بسیار عمیق و پیچیده بودانشاء بنویسم ناچارباعرض پورش‌موضوع دیگری انتخاب کـرده‌ام که البته‌آنهم بسیار عمیق و بی‌نهایت مشکل‌وفلسفی است .

آقا میرزا آفریـن تمام شاگردان بـا اصل و نسب من مثل تو متواضع و شرافتمند هستند . بخوان عـزیزم بخوان

شاگرد اول موضوع انشاء : میخ چسبیده به پاشنهٔ کفش پای‌چپ جناب میرزا نور ابن نور الانور منور المنیر مشعشع اصل را بطور بسیار خلاصه مورد بحث و حلاجی و تجزیه وتحلیل علمی قرار دهید و نتایج انسانی‌آنـرا

ذکر کنید . مکث

آه ای کفش مقدس وای میخ مقدس جانم بفدایت که چقدر پرعظمت وخوشبوئی ای من و تمام شاگردان بفدایت ، زبان من لیاقت آنرا ندارد که ترا بلیسد . زبان من کثیف‌تر از آنست که زیر پای ترا جارو کند . ای‌کاش میتوانستم خاك زیرپایت راسرمهٔ چشم خودم ودیگران کنم . آه ای گل ولای لابلای کفش پر عظمت جناب میرزا نور ابن نورالانور منور المنیرمشعشع اصل‌جانم بفدایت بادجانم‌بفدایت بادآه ای‌آقا میرزا نور ابن نور الانورالمنیر مشعشع اصل ممکن است ازشدت هیجان درموقع خواندن این انشاء بیهوش برزمین بیافتم و آرزو میکنم با زبان بی‌ارزش و کثیف خودم زیرپای ترا ومخصوصاً آنجا راکه جناب عالی نشیمنگاه مبارکتان را میگذارید ببوسم افتخار بزرگی خواهد بود (قیافهٔ شاعرانه‌ای بخود میگیرد) آه چه افتخار بزرگی آه چه‌افتخاری..

آقا میرزا برپا (بچه‌ها بلندمیشوند وخبردار میایستند) کف‌بزنید از شدت هیجان هو را بکشید (بچه‌ها کف میزنند و هورامیکشند. شاگرداول‌درحالیکه‌شاگردان‌برایش کف میزنند پشت به‌بچه‌ها میکندوبه‌آقامیرزا تعظیم میکند) کافیست (بچه‌ها خبردار میایستند) بنشینید(بچه‌هانشسته

و دستهارا روی زانو میگذارند)

به‌به خیلی عـالی بود کامران جان موضوع را کاملاً همه جانبه وبطورعلمی حلاجی کرده‌ای وهیچ‌ایرادی به این انشاء نباید گرفت . البته‌هرکس ایرادی‌بنظرش میرسد بگوید بشرطیکه ... (دراین حال‌فراش قدیمی از پشت تخته سیـاه شـلاق را بصدا در میـاورد و شاگردان که صاف ودست بزانو نشسته انـد خودرا بیشتر جمع وجور میکنند)

همهٔ شما میدانید که بین شاگردان عزیز تر از گل من یعنی کامران جان زبرجد نـژاد اصل و کـامبیز جان شرافت نژاد اصل همیشه رقابت بوده است اما رقابتی دوستانه وشرافتمندانه‌حالا میخواهم بدانم که‌کدامیك از ایـن دو پسرم بین شما محبوبیت بیشتری دارد . هرکس میگویـد انشای‌کامبیز جان از انشای کامران جان بهتر است دستش بلند کند . تو و تو وتوو .... (با دستورآقامیرزا حـدود نیمی ازبچه ها دستها را بالا میبرند)

بسیار خوب دستها پـائین . (بچه‌هـا دستها را روی زانویشان میگذارند)

خوبست‌خوبست‌حالاهرکس‌میگوید که انشای‌کامران جان از انشای کامبیز جان بهتر است دستش را بلند

کند. (نیمی از بچه‌ها که دفعه قبل دست بلند نکرده بودند دستهار بالا میبرند)

آهای پسرتو چرا اصلاً دستت را بالا نبردی ؟انشای کامران جان بهتراست یاکامبیز جان بگو احمق ؟ (پسرك هیچ نمیگوید) چرا حرف نمیزنی بی‌اصل و نسب یا باید طرفدار کامران جان باشی و یا اینکه طرفدار کامبیز جان باشی والا نمرهٔ انضباطت صفر است . حرف نمیزنی هان ؟ لابدمیخواهی بگوئی که انشای خودت از هر دو تابهتر است . بسیار خوب بیاور وانشایت را بخوان . (پسرك جلو میاید) بخوان ببینم چه نوشته‌ای در وصف قطره‌ای از دریای علم‌و شرافت وپرهیزگاری و تواضع (باانگشت به سینهٔ خود میزند)

پسرك (میخواند): از اطاق مهمانخانه وآشپزخانهٔحاج آقای تاجر که مادرم درخانه‌اش‌رختشوری میکند بوی کباب و غذا های دیگرکه اسمشان را نمیدانم وبوی میوه هائی که هیچوقت نوبرشان نمیکنم‌همه جارا پر کرده من ومادرم‌که زنی لاغرومردنی است درحیاط خلوت کنار سه طشت بزرگ پر ازلباسهای‌کثیف نشسته ایم نان خشك را باآب خیس میکنیم و بامادرم میخوریم شکمم ورم‌کرده‌درد میکند . از زور گرسنگی چشمم سیاهی میرود آنوقت دفترم را باز میکنم‌که انشای

فـردا را بنویسم چشمم کـه بموضوع میافتد استفراغ میکنم مادرم بانگرانی نگاهم میکند ودو دستش را به آسمان گرفته کمك میطلبد . و ...

آقامیرزا (بطرف شاگردهجوم میبرد و گلوی اورا فشار میدهد) حسینقلی آهای کجائی ؟ (فراش میاید) فلکش کن زود زود (به مبصر) بیاکمك کن (مبصربا کمك فراش دستها ودهان پسر رختشور را میبندند و پاهای اورا درچوب فلك میگذارند وفراش قدیمی با شلاق به کف پاهای پسرك میزند .)

برپا (بچه‌هـا بلند میشوند و خبردار میایستند) نتیجهٔ بی انضباطی و بی‌شرفی اینست کف پایش را سیاکن (فراش قدیمی باشدت بیشتری شلاق میزند)

فراش قدیمی (دست ازشلاق زدن میکشد ونفس نفس‌میزند) جنا... هه ... هه ... هه ... جناب میرزاهه ... هه ...هه‌مثل اینکه هه ... هه سرعقل اومده دهانش را بازکنم ؟

آقامیرزا بسیار خوب دهانش را بازکن تاعذر خواهی کـند و پای دریای علم را ببوسد . (فراش دهان پسرك را باز میکند)

فراش قدیمی (به‌پسرك) اول بگو گـه خوردم بعداً بگو غلط‌کردم و بعداً هم پای جناب میرزا راببوس .

پسر رختشور گه هم خوردی پیره‌سگ جاکش من‌دیگه از هیشکی

نمیترسم دیگه ...

(فراش ومبصر حمله میکنند و دهان پسرك راکه‌دست وپا میزند میبندند)

آقا میرزا زود ببرش توی سیاه چال تا اجنه وشیاطین سزایش را بدهند . (فراش پسرك راکشان‌کشان میبرد)

برپا (همهٔ شاگردان بلند میشونـد وخبردار میایستند) همه شما میدانیدکه هرکس‌که من را دوست نداشته باشد گرفتار اجنه وشیاطین میشود . حالا میبینیدکه‌آن سه حرامزاده چطور ازوحشت اجنه پای دریای علم را میبوسند . برجا ، (بچـه مینشینند و دستها را روی زانو میگذارند . فراش جدید درحالیکه‌طوق لعنت و تابلوی تازهٔ مکتب خانه را دردست دارد واردکلاس میشودوتعظیم میکند) بیاور ببینم تابلوی تازه‌راخوب نوشته است یانه ؟ (تابلو را از فراش میگیرد ونـگاه میکند) آهان خوبست میخ وچکش بیار وتابلوی‌تازهٔ مکتب خانه راآویزان‌کـن . (فراش قـدیمی میخ و چکش میآورد وفراش جدید روی چهار پایـه رفته و ومشغول‌آویزان‌کردن تابلو میشود . روی تابلو نوشته شده است: «مکتب خانهٔ علم وشرافت »).

(آقامیرزابه‌فراش جدید) خوب‌محکمش‌کن این‌تابلو باید سالهای سال‌کارکند هرقدرمیتوانی محکم بکوب

(به‌بچه‌ها) برپا (همهٔ بچه ها بلند میشوند و خبردار میایستند) امروز میخواهم قدرت‌جادو گری خودم‌را بشما نشان بدهم قدرت جادو گری من آنقدر زیادشده است که میتوانم هر وقت که‌بخواهم شیطان‌را احضار کنم وای بحال کسی که از این ببعد من راکه دریای علم هستم دوست نداشته باشد روز گارش سیاه میشود .

خوب گوش کنید حالا بدستور من‌شیطان همینجاظاهر میشود . (فراش جدید به پشت تخته سیاه میرود وهر دو فراش صورتك دیو وشیطان بصورت خود میزنند ومنتظر دستور آقامیرزا هستند)

ای بزرگ دیوان واجنه من نور ابن نورالانور منور المنیر مشعشع اصل بتو امر میکنم برای وحشت‌دشمنان‌من ظاهرشو آجی مجی‌لاترجی لترجی مترجی پترجی یا آآآ . (فراش قدیمی که صورتك دیو پوشیده برای یك لحظه سرش را از بالای تخته سیاه بچه ها نشان میدهد و بچه ها همگی از ترس فریاد میکشند و صورتك شیطان فوراً محو میشود)

برپا (بچه‌ها باترس و لرز بلند میشوند و خبردار میایستند) شماها چه‌کسی را دوست دارید

بچه‌ها جناب عالی را ای استاد بزرگوار بی‌نظیر.

آقا میرزا کف بزنید (بچه‌ها کف‌میزنند)

بس (بچه‌ها دریك لحظه کف زدن را قطع میکنند)

برجا (بچه ها مینشینند ودستهارا روی زانومیگذارند)

حالاکه قدرت مرا به چشم دیدیدمیخواهم کاری کنم آن سه نفر حرامزاده از وحشت در سیاه چال فریـاد بزنندامـا قبل ازاینکار باید به‌فرزندان خوب وباتربیت ویااصل ونسبم جایزه بدهم تابدانیدکه من‌باشاگردان با انضباط و باتربیت چقدر مهربانم و همیشه بـه آنها اجازه میدهم‌که پایم را ببوسند .

آقا میرزا به فراش قدیمی بسته های جایزه را بیاور (فراش سه‌بستهٔ‌کوچك را درسینی میاورد) .

همهٔ شما میدانیدکه شاگردان‌خوبم زبرجد نژاد اصل وشرافت نژاد اصل ومبصرکلاس چقدر با ادب و با اخلاق هستند بهمین جهت امـروز از دست پرارزش من جایزه میگیرند .

برپا (شاگردان بلند میشوند وخبردار میایستند) اول پسر عزیزم‌کامران‌جان زبرجد نژاد اصل (شاگرداول پای‌آقامیرزا را میبوسد وجایزه‌اش را میگیرد) وحالا پسر خوبم کامبیز جـان شرافت نژاد اصل (شاگرد دوم جلو میآید وپای آقامیرزا را میبوسد وجایزه اش را میگیرد) و حالا پسر پهلوانم مبصر (مبصر پای‌آقا

میرزارا میبوسد و جایـزه‌اش را میگیرد) حالا کف بزنید (شاگردان کف میزنند و هر سه نفرکه جـایزه گرفته‌اند پشت به بچه‌هـا کرده و به آقا میرزا تعظیم میکنند) هورا بکشید (بچه‌ها هورا میکشند و شاگرد اول و شاگرد دوم و مبصر پشت به‌بچه‌ها کرده به‌آقا میرزا تعظیم میکنند)

کافیست (بچه ساکت وخبردار میایستند)

برجا(بچه‌ها مینشینند ودستهارا روی زانو میگذارند) برپا (بچه‌ها بلند میشوند و خبردار میایستند) بخندید و شادی کنید از ته دل به‌خندید (بچه ها سعی میکنند بخندنـد اما نمیتوانند وفقط دندانهایشان دیده میشود و صداهائی از دهانشان بیرون میاید)

میبینیدچقدر شمارا خوشحال میکنم اینمه خوشحالی را ازچه‌کسی دارید ؟

بچه ها ازجناب عالی ای استاد بزرگوار بی نظیر .

آقامیرزا برجا (بچه‌ها مینشینند ودستها راروی زانومیگذارند) خودتان خوب میدانیدکه تمام شیاطین واجنه وارواح خبیث در خـدمت من هستند هـرکس دستور مـرا اطاعت نکند گـرفتار اجنه و شیاطین خواهد شد و روزگارش سیاه خـواهد شد . حـالا اراده میکنم

که شیاطین درسیاه چال به‌سراغ آن سه نفر حرامزاده بروند و شما صدای نالـه و فریادشان را همین حالا میشنوید (فریاد میزند) آها آآآی ارواح شیاطـین به سیاه چال بروید و آن سه ملعون را عذاب بدهید ...
(فراشها کـه از پشت تخته سیاه صدای آقا میرزا را شنیده‌اند هر کدام ماسکی بشکل شیطان بصورت خود میزنند وملافه سفیدی روی دوش میاندازنـد و از در سیاه چال دریچهٔ کوچـکی را باز کرده و صدا هـای وحشتناك در میاورند کـه بچه هـای توی سیاه چال بترسند .
آقامیرزا فریاد میکشد آها آآآی ارواح اجنه وشیاطین آن حرامزاده ها را توی سیاه چال عذاب بدهید. (به شاگردان)خوب گوش کنید همین حالا صدای التماس وزاری آنها را میشنوید گوش کنید ...
(فـراش جدید کـه ماسك شیطان روی صورت دارد چوب سیاه رنگ بزرگی بدست میگیرد ومیخواهـد داخل سیاه چال بشود اماهمینکه در سیاه چال رانیمه باز میکند هر سه بچه دررامحکم ازپشت فشارمیدهند ودست فراش را ازلای دربداخل سیاه چال‌میکشند و فراش هرقـدر تلاش میکند نمیتوانـد دست خودرا آزاد کند و ناگهان صدای نالـه والتماس فراش بلند

میشود)

فراش جدید که ماسك شیطان بصورت دارد ودستش لای دربدام افتاده وای خـدا جون وای وا اااای و اااای خـدا جووون مُردَ...مُردَ...مْ غلط کردم باباآآآولم کنید غلط کردَ...مَ (بچه ها دست اورا بیشترفشار میدهند وصدای ناله‌اش بلندتر میشود.)

فراش قدیمی که‌کاری از دستش بر نمیاید باعجله و با همان ماسك شیطان وملافهٔ سفید داخل کلاس‌میشود. بچه‌هابادیدن شیطان که‌همان فراش قدیمی است‌همگی از وحشت فریاد میکشند امـا فراش قدیمی ماسك را ازصورت برمیدارد وبچه‌ها میفهمند کـهٔ شیطان همان فراش بوده است .

فراش قدیمی جناب میرزا دستم بدامنت جوون مردمو دارن‌میکشن بی‌شرفای بی‌وجدان‌یه‌فکری بکن‌جناب میرزا این‌توله سگها ترسشون ریخته بهتون‌که گفتم‌آقا میرزا جون .

آقامیرزا من‌آنها را به سنگ تبدیل میکنم َاجی مجی لاترجی سنگ بشن (ناگهان صدای فراش جدیـد بلندمیشود که به بچه‌ها التماس میکند)

الان بآن پست فطرت‌ها نشان میدهم (بطرف سیاه‌چال میرود و ناگهان بطرف کلاس برمیگردد) کامران جان بیا درس‌جادو گری‌را ادامه‌بده تامن بر گردم‌نمیخواهم

درس پر ارزش را نیمه‌کاره بگذارم . (دوباره بطرف سیاه چال میرود وفراش قدیمی هم پشت سرش)

شاگرد اول همانطور که‌جناب میرزا نورالانور منورالمنیرمشعشع اصل درجلسات قبل فرمودند ...

صدای نالهٔ فراش جدیدبلندتر بگوش میرسد وناگهان یکی از بچه ها صدائی شبیه شیشکی بستن در میاورد ودیگر بچه‌ها کم‌کم صدا میکنند وهمهمه وداد وفریاد و بالاخره شاگـرد اول را هو میکنند درست بنشینید بی تربیتها من به‌آقا میرزا خواهم گفت (بچه‌ها هو میکنند وباتکه های‌کاغذ به سرو صورت شاگرد اول ودوم میزنند وبه‌صدای هوی بچه‌ها، آقامیرزاوحشت زده برمیگردد به‌کلاس وفراش قدیمی هم شلاق توی دست پشت سر او وارد میشود)

آقامیرزا (فریاد میزند) چه غلطهای زیادی حالا نشانتان میدهم همه تان را اسیر عذاب شیاطین میکنم‌کاری میکنم که همه از وحشت دیوانه بشوید . برپا (چند نفری بلند میشوند وصدای شلاق فراش کـه روی میز میکوبـد بعضی را میترساند ولی در همین وقت یکی ازبچه‌ها شیشکی‌میبنددآقا میرزا بطرف صدا هجوم میبرد ولی یکی دیـگر از بچه ها همین صدارا ازطرف دیگر و بلندتر درمیاورد وآقا میرزا از وسط راه بر میگردد تا

نفر دوم رابشناسدوبه‌نفر دوم نرسیده دونفر دیگرهمین کاررا میکنند و ناگهان صدای نالهٔ فراش جدیددوباره بلند میشود)

فراش جدید (همانطور دشتش لای درسیاهچال گیر افتاده) وای واااای خداجون ولم کنید غلط کردم گه خوردم ولم کنید وآاااای وآاااای وآاااای ...

آقا میرزا برپا(فقط شاگرد اول وشاگرد دوم‌ومبصر بلندمیشوند) برجا برپا برجا برپا برجا برپا (کسی محل نمیگذارد بچه‌هاهمهمه میکنند) ساکت من‌بشمااجاره میدهم‌پایم راببوسیدوعذر خواهی کنید وشما را می‌بخشم(بچه‌ها هومی کنند وشاگرداول ودوم ومبصرفرارمی کنند واز کلاس بیرون می‌روند وفراش‌قدیمی‌شلاقش‌رابطرف بچه‌ها تاب میدهد یکی از بچه‌هـا شلاق را در هوا با دست میگیرد و بچه‌های‌دیگر هجوم میاورندفراش قدیمی شلاق و طوق لعنت را زمین میاندازد و فرار میکندآقا میرزا هم میخواهد فرارکـندکـه بچه ها دورش را میگیرند واورا روی زمین مینشانند وطوق لعنت تازه‌را بگردنش میاویزند . آقامیرزا در حالیکه طوق لعنت بگردن دارد وبچه ها دورش حلقه زده و به او تف میکنند من شمارا می‌بخشم و اجازه میدهم پایم را ببوسید مگر شما از شیاطین نمیترسید همه‌تان

را اسیر شیاطین واجنه میکنم (فراش جدیـد از درد بیهوش میشود وسه‌نفر بچه‌ای که‌توی‌سیاه چال‌هستند دررا باز میکنند وفراش جدید را در حالیکه مـاسك شیطان از گردنش‌آویـزان است بـکمك چند تا ازبچه ها کشان‌کشان داخل سیاهچال میاندازند وبه‌کـلاس میایند بچه ها با شادی فریاد میکشند .

آقا میرزا من دریای علم و دانش جهان هستم علم اصطرلاب را اجداد من جنابان اجل اکرم افخم میرزا نور الانور منور المنیر مشعشع اصل.... (یکی از بچه ها بالگد توی‌دهانش میزند وجمله‌اش ناتمام میماند وروی‌زمین میغلتد . بچه‌ها فریاد شادی میکشند وپاهای آقا میرزا را توی چوب‌فلك میگذارند وبدور اومیرقصندوفریاد میکشند تابلوی مکتب خانه‌وکاغـذهای نوشته‌دارروی دیوارهارا پاره میکنند ...(پرده)



انتشارات سحر

۶۵ ریال